

وسکون ثانی و کسرتای ثناة فوقانی نهدی و سکون کاف یعنی سلع خریطه است یعنی سلع خریطه دارد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه در آن اصل خریطه غده باقی ماند و بسبب اجتماع رطوبت و سلع و کسیر گردد و دوم آنکه در آن خریطه جدید پیدا میشود و از اجتماع رطوبات در آن مقدارش کسیر میگردد و آن قسم اول آن پس آن گاهی در غده مولد ششم که در جلد است میشود و گاهی در پستان زنان در غده مولد لبن یعنی شیر و گاهی زیر زبان در غده مولد لعاب است پس پیدا میگردد و گاهی در خریطه غشای آبدار کوچک که جا بجای در بدن قریب بعضی مفاصل مثل مفصل کعبه یا مفصل زانگشت یا قریب استخوان متعده با کله جابنکه و تر عنقه محتاج حرکت بالای استخوان است یافته میشود حادث میگردد و اینهم سه قسم شدند و قسم اول ازین اقسام ثلثه که در غده مولد ششم میشود اکثر در جلد راس و هم بر وجه و بالای گردن و بر پشت زیاده یافته میشود اگر چه ممکن است که در مواضع دیگر هم از جلد بدن پیدا شود و مقدار آن از دانه کر سنه تا نارنگی که میوه مشهور است کسیر میگردد و اکثر در جاییکه میشود دو یک یافته میشوند لیکن در جلد راس گاهی تاسی عددهم یافته میشوند مخصوصا در عورات بعد انقضای نصف عمر ایشان زیاده پیدا میشود و هم ازین قسم از همه کوچک تر بالای جبین و از همه کسیر تر بالای پشت حادث میشوند و شکل آن مدور یا بیضی و ای و سوسوی است و گاهی بر آن درشتندگی هم دیده میشود خصوصا هر گاه بر سر باشد و از آن در جلد تعدد پیدا گردد و هم این سلع زیر جلد هر سو حرکت میکند و اکثر این فلکس بود که چون سر انگشت بر آن نهند منفرگشته فرورود و بعد برداشتن انگشت مرتفع گشته بر مقدار خود آید مثل دمل بچته پریم و ازین سبب باد مل پریم ملتبس میگردد و تفرقه بینا باین نحو توان کرد که درین سلع در دنیا باشد مگر هر گاه اثر عمر آن بر عنوی از اعضا رسد یا خریطه آن منفرگشته آنچه در است در جلد منتشر شود و از آن و هم حار و دمل پیدا گردد درین وقت البته از آنهم در ظاهر میشود و بدون آن که بخلاف دمل که در آن از ابتدا درد میباشد و هم چنانکه علامات ورم حار مثل سوزش و حرارت موضع و سرخی جلد در دمل میباشد و در سلع نمیشد گاهی در آن صلابت هم بود لیکن صلابت آن لدن میباشد و در وسط آن نقطه سیاه دیده میشود و آن در هرت مجری غده مذکور میباشد و اکثر آنچه در این سلع بود رقیق میباشد که از عمر کردن از دهن مجری بیرون آید و هر گاه این سلع را چاک کرده و قطع ساخته می بیند آنچه از آن بیرون می آید از رطوبت و مواد در آن تغیر نسبت رطوبت طبیعی که درین غده در حال صحت بوده زیاده دیده میشود چه گاهی مثل نسیر و گاهی مثل دمل و گاهی بسبب طریبان حالت غائی وی جزایشین رطوبت رقیق دقیق بر می آید و گاهی بر قوام غسل میباشد و رنگ آن گاهی مائل سرخی و گاهی سبز و گاهی زرد بود و این قسم سلع بسیار تانیق و تراخی آهسته آهسته در مقدار خود زیاده میشود و بعد سه سال گاهی بر مقدار یک در زیاده پیدا میشود و همان مقدار خود متوقف شده مدت العمر باقی ماند و بعد آن زیاده نمیشد و در نهایت بعد از قوت باز روز بروز زیاده آید و گاهی بعلت زیاده میشود و از آنجا همای این قسم یکی آنست که آنکه از هین سلع مواد سیاه رنگ در ظاهر

بروین آن جمع گشته خشک گشته بگرد و همچنین بود دیگر آمده این خشک گشته طویل و عظیم میشود تا آنکه در مدت مستعد  
 ازین بود و خشک گشته قرن سیاه رنگ پیدا میشود گاهی بر سر و گاهی بر گردن و گاهی بر پشت و گاهی بر قریب  
 بر سرین دوم آنکه خریطه آن گاهی بسبب رسیدن صدمه که ام غمز یا از رقیق شدن از از دیاد مقدار  
 بجز گردد آنچه است از خریطه پیرن آمده در جهل منتشر شود از آن هم جاری گردد و بعد مدوت ورم یا حالت زردی شدن پیرن  
 این همه مجذب میشود یا این ورم و گل گشته و پخته منفر میگردد و همراه ریم خریطه غده هم بر آرد و نجا زخم طویلی  
 و گاهی بجهت پیا شدن زخم بر کتافه های زخم کثیر غلظت و سختی پیدا میشود و اسباب آن اثر زخم تا استخوان میرسد  
 نشود و سایر گاه بر سر باشد و از آن در زخم فساد راه می یابد و مثل سخی ملکنت که قسم قائل است میشد و بعد از آن که  
 سلح غیر از آنکه محتاج علاج نبود اما هر گاه مقدارش زیاد گردد و بسبب آن مور شقیق منظر ازین شود و قرن  
 در جهت قلع و خراج کت نماید و این وقت باید که سر کار در او و سوا آن انداخته بسوی بالا کشیده آن  
 کیشینه تا خریطه آن با آن شود پس از سر کلبین خریطه آنرا گرفته با تمام بقتل زمانه انوشد لیکن در شقی  
 کون آن اعتبار نمایند از نیکه مثل او سام دیگر آهسته آهسته قطع بکنند و از خون کثیر جاری شده نفع عظیم  
 پیدا شود و همچنین وقت کشیدن خریطه احتیاط این امر ضرورت است که تمام خریطه کشیده شود و که ام جز آن  
 باقی نماند و الا باز خود خواهد کرد یا نا صورت پیدا خواهد شد و هر گاه بالای سر این سلسله کثیر العده پیدا شوند درین  
 به سادگی بر بنیانند و الا ای سلیس پیدا خواهد شد بلکه آهسته آهسته بکند و از خراج و قطع کرده باشند  
 و چون زخم اول صحیح شود زخم دیگر پیدا کنند همچنین اگر مزاج غلیظ از جاده اعتدال منحرف باشد و قوی بود  
 و در خون آن کرام فساد باشد درین وقت هم اوده اخراج سلح نکنند و چون قرن پیدا شود آنرا بی دفعه  
 قطع کنند که آن پیش از خشک گشته نیست و چون در سلح زخم عظیم بود که اندرون رفته باشد و بسبب آن صورت  
 سلح شقیق یا غلیظ الاطراف شده باشد بر آن پلاس فیوز یا ناسیک اینست قوی طلا سازند تا غشای خریطه  
 غده که اخته دفع شود و تذکره اوله دوم بیان شکلی مرکز مجاری غده با یا غشای آبرافه پیدا است که این سلح خریطه  
 که در کتافه مرطوب اگر زری مت گاهی از مجاری غده پیدا میشود و غده های مذکور به مقدار طبیعی خود میباشد آن گاهی آب  
 بند شدن مجاری غده با واد وسیع شدن آنها پیدا میشود و خواه از بند شدن و بهر مجری یا از مسدود شدن مجری  
 مذکور در وسط خود باشد و درین صورت مجری غده از مجتمع شدن رطوبت در آن وسیع میگردد و دیوار های آن  
 خریطه سلح می شود و ظاهر این امر در مجاری غده های مولدین که در پستان اندر زاده میشود هر گاه شیر  
 و مجاری غده های مذکور به شیر و معتقدند که از جری آن خود باز نماند پس درین وقت شیر درین مجاری بر صورت  
 نموده جمع می ماند و بر در آن دل پیدا میشود که آنرا بسندی تخمینه گویند و گاهی در مجاری غده مولد آب درین

تکلمه دوم در بیان سلسله که در کتافه های غده و شقیق است

بسیار

در رخ ز پراستخوان ناک اسفل است هم این سلع پیدا میشود و گاهی از اندر او مجاری کوچکی غده های میوه میسازد  
 هم سلع مذکور حادث میشود و آن اکثر در هر دو جنبه پیدا میگردد و علاج آنچند در پستان میشود و آنرا از  
 ششتر کشایند و آنچه پیشه در آن مجتمع بود آنرا بر آند من بعد قدری پارچه صاف در آن نهند تا از اذیت آن  
 ورم جارد در آن پیدا شده سطح داخلی این غده با هم چسبیده شوند و غده باقی نماند و آنچه در مجرای غده  
 مولد آب دهن می افتد در آن جای که سلع است آنرا از ششتر یا از سر قراض چاک کرده دهند تا آنچه در آن است جبار  
 شود و باز دهن آن بندگردد من بعد اصل کار یک نفره کمال یکی دست در آن اندازند تا غشای خراطیه غده مذکور  
 قانی گردد و گاهی وقت زیادی مقدار آن و گاهی بسجاک کردن بر عمل سلع قدری از جسم این مجرای را از قراض  
 می برند تا بعد از آن دهن چسبیده بر ریه قطع پیدا کرده شده بندگردد و گاهی از این سلع خراطیه در از غشای آبدار  
 که چاک موسوم بلغیت اگر زنی به بر سناست و قریب بعضی مفاصل میباشند و مذکور شد پیدا میشود یا جابجکه و غشای  
 در زیر غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند اینجا درین غشا ورم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این اکثر  
 بر پشت دست قریب زنده پیدا میشود و آنرا بلغیت اگر زنی گینگی یا قلع کات فارسی و سکون یا ی شناه تخته  
 و نون رکه کات فارسی و لام و سکون یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته و سکون الف نامند و آن جمع گینگی  
 است و گاهی سبب نفع است که هم پیدا میشود و آن اکثر در غشای جبال که در لوی خود بار زمین نهاده زباده کار میکنند  
 حادث میشود و آنرا بلغیت اگر زنی نوسن میسوزد فی بفتح های که چاک سکون و او و بین همایه که هم سکون یا ی شناه تخته  
 در اول سینه ای هم سکون بین مهر و قاسم نون و سکون یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته  
 درین وقت از لایحه اشک در آن بفتح های موصوفه و سکون نون و فتح یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته  
 در سینه این لایحه ای نماید میگردد و در آن ششها با این ششها پیدا میشوند و این ششها ششها ششها ششها ششها  
 اکثر در سینه ای است که در سینه ای پیدا میشود و این ششها ششها ششها ششها ششها ششها ششها ششها  
 در خراطیه هم چسبیده میگردد و سماع درین وقت خراطیه در نماند بلکه استخوان میگردد و این مراعاتی و شاذ است اکثر نیست که  
 سلع مذکور بحالت خراطیه نماید در آن آب و طو بات مجتمع میباشند و گاهی از اذیت غمزان هم هم برود و آن پیدا میشود و در ششها  
 باقی نماند گاهی از آن در هم مذکور هر گاه قریب زانو باشد تحرک بر محل چون بر پشت دست باشد تحرک یک دست و چون بر شتر  
 پایاست پوشیدن فلین دشوار میشود و اینها باید در دست که مشابه ازین سلع خراطیه دار است که از اجتناب آب گرافین و بیسکل  
 از همه چسبند و در حبه حور است پیدا میشود و محل دوری قبل از ملاقی شدن خود یا منی محل سبب و کبر میگردد و درین سلع گرافین سبب  
 گاهی خراطیه هم در سینه ای پیدا میگردد و در آن آب صاف مثل آب خود میماند جسم غریب دیگر مثل شعر و غیره در آن پیدا نمیشود و آنرا  
 بلغیت اگر زنی نوسن میسوزد فی بفتح های موصوفه و سکون نون و فتح یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته

در رخ ز پراستخوان ناک اسفل است هم این سلع پیدا میشود و گاهی از اندر او مجاری کوچکی غده های میوه میسازد  
 هم سلع مذکور حادث میشود و آن اکثر در هر دو جنبه پیدا میگردد و علاج آنچند در پستان میشود و آنرا از  
 ششتر کشایند و آنچه پیشه در آن مجتمع بود آنرا بر آند من بعد قدری پارچه صاف در آن نهند تا از اذیت آن  
 ورم جارد در آن پیدا شده سطح داخلی این غده با هم چسبیده شوند و غده باقی نماند و آنچه در مجرای غده  
 مولد آب دهن می افتد در آن جای که سلع است آنرا از ششتر یا از سر قراض چاک کرده دهند تا آنچه در آن است جبار  
 شود و باز دهن آن بندگردد من بعد اصل کار یک نفره کمال یکی دست در آن اندازند تا غشای خراطیه غده مذکور  
 قانی گردد و گاهی وقت زیادی مقدار آن و گاهی بسجاک کردن بر عمل سلع قدری از جسم این مجرای را از قراض  
 می برند تا بعد از آن دهن چسبیده بر ریه قطع پیدا کرده شده بندگردد و گاهی از این سلع خراطیه در از غشای آبدار  
 که چاک موسوم بلغیت اگر زنی به بر سناست و قریب بعضی مفاصل میباشند و مذکور شد پیدا میشود یا جابجکه و غشای  
 در زیر غشای مذکور بالای استخوان حرکت میکند اینجا درین غشا ورم پیدا شده سلع مذکور حادث میگردد و این اکثر  
 بر پشت دست قریب زنده پیدا میشود و آنرا بلغیت اگر زنی گینگی یا قلع کات فارسی و سکون یا ی شناه تخته  
 و نون رکه کات فارسی و لام و سکون یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته و سکون الف نامند و آن جمع گینگی  
 است و گاهی سبب نفع است که هم پیدا میشود و آن اکثر در غشای جبال که در لوی خود بار زمین نهاده زباده کار میکنند  
 حادث میشود و آنرا بلغیت اگر زنی نوسن میسوزد فی بفتح های که چاک سکون و او و بین همایه که هم سکون یا ی شناه تخته  
 در اول سینه ای هم سکون بین مهر و قاسم نون و سکون یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته  
 درین وقت از لایحه اشک در آن بفتح های موصوفه و سکون نون و فتح یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته  
 در سینه این لایحه ای نماید میگردد و در آن ششها با این ششها پیدا میشوند و این ششها ششها ششها ششها ششها  
 اکثر در سینه ای است که در سینه ای پیدا میشود و این ششها ششها ششها ششها ششها ششها ششها ششها  
 در خراطیه هم چسبیده میگردد و سماع درین وقت خراطیه در نماند بلکه استخوان میگردد و این مراعاتی و شاذ است اکثر نیست که  
 سلع مذکور بحالت خراطیه نماید در آن آب و طو بات مجتمع میباشند و گاهی از اذیت غمزان هم هم برود و آن پیدا میشود و در ششها  
 باقی نماند گاهی از آن در هم مذکور هر گاه قریب زانو باشد تحرک بر محل چون بر پشت دست باشد تحرک یک دست و چون بر شتر  
 پایاست پوشیدن فلین دشوار میشود و اینها باید در دست که مشابه ازین سلع خراطیه دار است که از اجتناب آب گرافین و بیسکل  
 از همه چسبند و در حبه حور است پیدا میشود و محل دوری قبل از ملاقی شدن خود یا منی محل سبب و کبر میگردد و درین سلع گرافین سبب  
 گاهی خراطیه هم در سینه ای پیدا میگردد و در آن آب صاف مثل آب خود میماند جسم غریب دیگر مثل شعر و غیره در آن پیدا نمیشود و آنرا  
 بلغیت اگر زنی نوسن میسوزد فی بفتح های موصوفه و سکون نون و فتح یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته یا ی شناه تخته

مردود باشد منور آید ام دهندند نیز در آنجورم مثل همان پارچه که در آب ساده سردیاد رسو شدن پلهای تکراره باشد لعل آرزو در  
 قسم سوم بر بنیان نام پلاشتر با سیدراج ارم که از راد و او در نشان بنیان پلاستر میباشند آن از سباب ساخته میشود بر آن  
 یا کج رویین بر آن طلا سازند یا مرم ایوژین بر پارچه آلوده بر آن چسباند تا آب از خرطیله جذب شود و اگر از اینم فائده ظاهر شود  
 بند ریخته اسپر که آله مشهور است از آن آب را بر آرد و بعد بر آوردن آب بدان با زاده پیکه مذکوره بالا بر آن نهادن مفید میشود  
 و پاپوش چنان پوشانند که اثر غیر آن بر آن نرسد و هرگاه بر زانو باشد درین وقت هم بپوشند تا سبب استعمال آرزو از نشستن  
 بر زانو منع کنند و هرگاه بر پشت دست باشد جاذبه آن درم بند ریخته اسپر که آله مشهور است با زنده یا سوزنهای باریک در آن داخل کنند  
 که ازین تدبیر هم آب از آن خارج شود و سلع جذب میشود و گاهی علیل است که سینه که مشت دست را خوب بقوت بند کند تا سلع بخوبی در  
 خارج بلند شود چیزی بر آن میزنند تا خرطیله سلع شکسته که از آن غشای خار دار آید پس اگر این عمل امرض قبول کند مرم  
 ایوژین یا کج رویین یا پلاشتر یا سیدراج ارم بر آن سندان آن جذب شده صحت شود و علاج سلع موسوم به آووریم است  
 بجای خود در امراض جسم مذکور شده وقت ضرورت بان رجوع نمایند که سوسم در بیان سلع خرطیله دار که خرطیله آن از  
 کرم عضو طبیعی نباشد بلکه تازه پیدا میشود پس میرد است که نوعی از سلع خرطیله دار است که خرطیله آن از کرم عضو طبیعی مثل  
 اقسام مذکور است سلع خرطیله دار نمیشد بلکه در اجزای غشای حسانه دار اول سلع منفرجه پیدا میشود و همراه آن خرطیله آن هم متولد گردید  
 اینکه خرطیله آن از کرم چیزی میباشد پس معلوم نیست اما در خرطیله آن هم رطوبات و بعضی اجسام غریبه پیدا میشوند و اینهم بر چند قسم  
 اول در کرم پلاشتر است بفتح دال ممله هندی و سکون برای ممله و فتح میم و سکون الف و کسر یای مثناة تحتانی و سکون ال  
 ممله هندی و کسر سین ممله اول سکون سین ثانی و تالی مثناة فوقانی هندی یعنی سلع مثناه بر جلد و در او از شاربیت است که در آن  
 کبکشاوی خرطیله آنچه در جلد اجسام یافته میشوند دیده میشوند و این قسم گاهی زیر جلد دیده میشود و آن کثرت بوق و صرجه هم یافته  
 میشود و این کشته در خرطیله آن است که در سوسم و شعر دیده میشود و چون بر رویه خوردن بیند غده پای مولد شحم و مولد عرق بالجملة آنچه  
 در جلد اندک است بر پیشانی قسم دیگر ازین سلع است که آن در سوسم پیدا میشود که در سوسم باوری است و گاهی بر سوسم  
 و گاهی در او شحم که پر دو بالای اش است و آن گاهی در مرد و گاهی در زن یافته میشود و در خرطیله آن بعد قطع و کشادن  
 گاهی دندان و گاهی جز استخوان یافته میشود و شاید که این قسم نیز بوقت بودت بیوت در شکم آرد از روات گرافین و بیسکل  
 پیدا میشود و از آن دران و در اعضای دیگر قبل تمامی خلقت جنین میرسد و بعد ولادت بتدریج زیاد شده سلع پیکه که در  
 و بعضی بجزین انگستان این قسم سلع را در سوسم دیده اند اما در دست و پا گاهی آنرا کسی ندیده و از اینم ثابت میشود که اول  
 آن از روات گرافین و بیسکل بوده باشد که بسبب آن در اعضای پائین پیدا شود و چون که دست و پا بعد اعضاء باطن  
 و دیگر اعضا متولد میشوند ازین سبب در آنها نه میشود اما قسم دوم از اقسام سلع خرطیله دار که در غشای خار دار پیدا میشود  
 سیرین است که سیرین ممله و سکون یای مثناة تحتانی و فتح برای ممله و سکون سین ممله یعنی سلع از آب خون آن ممکن است که در جگر  
 پیدا شود

در سوسم در بیان سلع خرطیله دار که آن از کرم عضو طبیعی نباشد بلکه تازه پیدا میشود

احضایافته شود لیکن اکثر در محل رقبه دیده میشود و قسم سوم ان بود سوم است پشمی که کینه است لفتح میم و سکون لام  
 و کسرتای نشانه فوقانی هندی و سکون یای نشانه تحتانی و فتح لام و سکون الگای میم یای نشانه تحتانی و سکون واو و فتح لام  
 و سکون رای نمله و آن مرکب مینماید بسیار از سلههای متعدد که همه آنها یکجا و با هم متصل بود و بر و بر آنها غلط و  
 صلابت پیدا شد در بطریق واحد میشود و آنگاه اکثر در قوی یافته میشود و در ان اجسام غریبه مستعد و مینباشند و در مس  
 بعضی از ان لاین و بعضی از ان صلب محسوس میشود و از ان دانسته میشود که سلههای متعدد که یکجا مجتمع شده اند  
 بعد کشادن خریطه سلع لاین آن گاهی رطوبت بزرگ سفید و گاهی زرد و گاهی آب سیاه از ان بر می آید و هم قوام این  
 رطوبت گاهی رقیق مثل آب و گاهی غلیظ القوام مثل غشامی باشد و چون خریطه صلب از کشاید در ان گاهی قطره از میان  
 یافته میشود و قسم چهارم از ان در انجا که با کسرتای هوز و سکون یای نشانه تحتانی و فتح نیم و سکون الف و ضم تائی نشانه  
 فوقانی هندی سکون واو و فتح میم و سکون الف است یعنی سلع پر از خون و از خریطه ان بعد کشادن خون خالص با خون غیر  
 از حال صحت طبیعی خود بر می آید و اصل سبب ان انفتاح و انشقاق عرق بود که بسبب سردی بدن صدمه در شریک با سقظه  
 یا از سردی عرق و بند شدن جریان خون در ان باشد چنانکه در زیر گوش مجامین و صرعین اکثر این قسم سلع پیدا میشود و قسم  
 آن تائی و از ان سرشت است یعنی سلع پر از خون و سکون الف و کسرتای نشانه تحتانی و فتح وال نمله هندی و سکون الف  
 و کسرتای نشانه فوقانی هندی و سکون دال نمله و آن از مجتمع شدن بعضی یای کریم سو سوم به پای کشید که در بدن انسان  
 پیدا میشود و چون از انها مثل کد و دانه در بدن کلب و در سبب بر می آید و گاه در انند و پیش از ان در وقت میشود و چنانکه  
 در محل جمیع این بیضه با بر و در انها از ریحتن فایسین و ایلیسین از خون غلط و صلابت پیدا شده درین غلط و صلابت  
 غشای جدید حادث میشود که در ان آب پیدا میگردد و در ان آب این بیضه ای که از ان در ان می ماند و این آب مثل آب  
 خون میباشد اما ایلیسین در ان بسیار قلیل میباشد و این سلع اکثر در جگر یافته میشود و در بعضی دیگر هم میشود لیکن  
 زیاده و کمی موافق این ترتیب میباشد که اکثر در جگر و بعد آن در ریه و بعد آن بعضی عضلات بدن و بعد ان در غشای هوا  
 که در جلده است و بعد آن در گرده و بعد آن در ریشانه و بعد آن در دماغ و بعد آن در نخاع و بعد آن در قلب و بعد آن در  
 استخوان هم یافته میشود و انجام آن مختلف است یکی آنست که بعد تولد آن در بعضی مدت از زنده و میم میانند تا آنکه معتدلش  
 عظیم گشته مودی شود و از اذیت آن ورم حار بر دور ان مثل مل پیدا شده متعمر گردد و بعد انجا که آن همراه ده این  
 بیضه ای بائی و از ان هم مقدار تخم عنب المثلب بر می آید دیگر انجام این سلع آنست که جایکه بائی و از ان است استخوان  
 پیدا شود یا آبک متولد گردد و درین وقت سلع مذکور در خریطه خود مثل بیضه مرغ شده از بدن و خون بی معلق شد و در  
 بر همین حالت میماند الصلاح در سلع اول که کینه است سلع را از سکار و چاک کرده بیرون آرند بخوبی که خریطه آنهم همراه آن  
 بر آید و الا یا عود خواهد کرد یا تا صورتی پیدا خواهد شد و در قسم ثانی آن سلع را کشاده و آب بر آورد و در چه صامت در ان نهند

تا از اذیت آن ورم پیدا شده مسلح منجذب شود و در قسم ثالث آن آنچه در علاج آن در ورم است در امراض استخوان  
 شده میل آن در دو قسم چهارم آن که در زنده گوش بجایین و در ورم بین پیدا میشود بعد کشاوتن با یکدیگر بندید غیر آنچه  
 در آن است آنرا بیرون آورید و بعد آن پارچه در آن نهند تا از اذیت ورم خارج پیدا شده مسلح زائل گردد و در قسم  
 پنجم آن اصل علاج آنست که آب نازک بر آنند تا بجهت ناری که در آن کرده شده خارج یا قانی شوند و خریطه مسلح منجذب  
 شود و در آن نازک و چه بیرون می آید مثلا اگر از جلد دور باشد باو حال آنکه موسوم به انیسیر و شرمه آنند چنانکه در  
 از و در آن می آید و اگر از جلد فریب باشد از سر کار در چاک کرده و رطوبت آنند و اگر قدری از جلد ببرد باشد شرمه و کار در آن  
 انداخته آبش بر آن زدن که تا آنجا بیان انواع و اقسام مسلح خریطه دار بوده که آنرا در لغت اگر نری  
 است چنانکه گویند و آنچه بیان انواع و اقسام مسلح غیر خریطه دار کرده میشود و چه آنکه آنهم بر چند نوع است مثلا  
 انواع آنهم جدا گانه گویند میشوند چنانکه چهارم در بیان نوع اول از انواع مسلح که غیر خریطه دار اند پس آنکه  
 نوع اول آن نیست که کلام جز از اجزای غشای خانه دار یا ریشه دار کسیر و سخت گردد و از حال طبیعی خود متغیر شده  
 مشابه یکدیگر عضو مشرور گردد و آنهم بر چند قسم است اول قیث چونکه آنرا در لغت گریک لپو یا کسیر لام و ضم بای موحله نامند  
 و سکون و اذیت فیم و سکون الف نامند یعنی مسلح شیمی و آن از زیاده شدن غم در غشای خانه دار پیدا میشود و در  
 شیمی آن و شیمی طبیعی دیگر اعضای بدن فرق نیابد و آنهم بر دو قسم است یکی آنکه زیر جلد منبسط باشد چنانکه در بینی آنست  
 و پیش در دیگر اعضا چنانکه غشای مذکور زیر جلد است پیدا میشود لیکن بر اطلاق مسلح اصطلاحا کرده نمیشود و قسم  
 دوم آن آنست که مدور بر شکل مسلح باشد و آنرا لپو یا سیکو نیز مکن است که آن در حلقه اعضا یافته شود لیکن اکثر  
 بر گویان بالای دوش و قریب مغز حاصل پیدا میشود و اکثر از رسیدن کدام اذیت حاصل میگردد چنانکه بر دوش که در آن  
 و بر پشت که در آن میباشد و آن اکثر مدور بر شکل عضلانی و گاهی در تدویر خود قدری فرورفته دیده میشود چنانکه اکثر  
 بر دوش که در آن بر همین نیست میباشد و گاهی سلمای متعدده این قسم کجا مجتمع شده مدور دیده میشوند و این قسم  
 مسلح گاهی چنان یعنی المسمی میباشد که بخت از سوراخ احساس آن کنند چنان معلوم میشود که گویا در آن بجم یا آب است و آن  
 آهسته آهسته از دیار قبول میکند و قسم مدور شکل آن گاهی از جای یک پیدا شده بجای دیگر منتقل شده میرسد و شاید پیش  
 آن باشد که چون در خریطه نیست و نه چیزی مربوط است ازین سبب خواهد از حرکت بدنی یا از حرکت صنایع فاضل عنون که  
 در آن پیدا شده از جای خود آهسته آهسته حرکت کرده بجای دیگر میرسد و همراه آن کدام در و اذیت نیابد و علائم  
 همین است که در سر کشاده آنرا بر آرزو فقط در قسم فانی بر و ما بفتح فاء و سکون الف و کسری یای ثنائة تحتانی و ضم بای موحده  
 در ای ممل و سکون و اذیت فیم و سکون الف است که در آن ریشه زیاد میباشد و آنهم در غشای خانه دار پیدا و اکثر  
 یافته میشود و درین وقت آنرا در این بکره و سکون یای ثنائة تحتانی و نون یعنی مسلح فاضل لغت اطلاق مینامند

چهارم در بیان نوع اول از انواع مسلح که غیر خریطه دار اند

در نیم گاهی منبسط بود چنانکه در مرض فیصل با اعظم خریطه انشینی کمی که بسبب از ویاد غشای خانه دار میشود و دیده میشود و  
 گاهی مدور شکل بود و بران عین هم میباشد چنانکه در امراض جلدیه در میان قالی بر و ناله نوشته شده و علاج هر دو  
 آن در علاج فعلی با یاد امراض طرفه و علاج قالی بر و ناله فکر امراض جلدیه نوشته شده و وقت ضرورت بان رجوع کن  
 سووم کاشی یعنی سلع غضروفی است و آن از غشای ریشیه در پیدا میشود و ما ذام که در آن قذری لیت ماند به سلح  
 غضروفی موسوم میشود و چون غشی در آن زیاد شود که عظم گردد پس سلح عظمی یعنی آبی او نام کرده میشود و العلامات این سلح گاهی  
 مدور مستوی شکل گاهی مرکب از سلحهای مدور لیکن مجموع مستطیل شکل میباشد و آهسته آهسته زیاد میگردد و گاهی  
 مقدار آن تا ناری عظیم میشود و گاهی در کوهی از بیضه که تر تازد که سته کبیر میباشد اما در هر حال بر استخوان بای طول آن  
 مثل استخوان ساق و هم بر استخوان سلاسیات انگشتان دست یا تته میشود و از غشای ریشیه و اگر که محیط غظام مذکور میباشد  
 شروع میگردد و آن اکثر آن گلنگنه یعنی سلح عظیمی است که در وقت درین وقت بی درد و کمال اشگی از ویاد میکند و گاهی گلنگنه یعنی  
 هم که میباشد و در وقت با درد شدید بود و بیعت از ویاد قبول میکند و علاج هر دو قسم آن همین است که قطع  
 لیکن اگر بر استخوان طول بدن مثل استخوان ساق باشد خود این سلح را قطع کنند و اگر بر سلاسیات انگشتان  
 بود و بسبب آن غظام انگشتان خراب شده باشند انگشتان را قطع کنند پس از آن اگر وقت که کفروری پیدا  
 شود تدبیر تقویت بدن نمایند چهارم آبی او نام افصح است و سکون همین ممله و کسرتای نشانه فوقانی هندی و سکون  
 بای نشانه تحتانی و ضم الف و سکون و او و فتح میم و سکون الف یعنی سلیک از استخوان پیدا میشود و معنی سلح غطی  
 و گاهی آنرا انگلیس شگوز بکسر الف و سکون یا ی نشانه تحتانی و سکون همین ممله و ضم الف و نشانه  
 فوقانی هندی و سکون و او و کسرتای جمله اول سکون ثانی یعنی بر آمدن استخوان هم نامند و آن اکثر قریباً  
 پیدا میشود و گاهی سلح موسوم به قالی برو یا پاکاشن هم بان متعلق میشوند هر گاه در آن سختی زیاد شده بود آن  
 عظمی میگردد و گاهی از رسیدن صدمه ضرب بر استخوان از متورم شدن غشای استخوان پیدا میشود و درین وقت خود  
 این قسم بطور مستقل و از سر نو پیدا میشود و علاج هر گاه از قسم مبتدی باشد مرهم بنانی در آید یا سیدانج از م که  
 دریم که چنانکه نهاده میشود و بجا بر این سلح ضنا و نمودن باعث زوال آن میشود و کمال دفع است لیکن هر گاه لخته شود و  
 زیاد سخت گردد پس درین وقت ما ذام که مضر و مودی بکدام عضو نباشد از ابر حال خود گذارند و اگر از اصطکاک آن  
 اذیت پیدا شود آنرا قطع کنند خواه از نشانه آنرا که دیگر این قسم هم که بران نهاده ضرب رسانند تا از اثر آن سلح مذکور  
 شکسته گردد و پنجم کسرتای او بکسر میم و سکون کاف و سکون و سکون و او و فتح میم و سکون الف است یعنی  
 سلیک از اجزای میوکس هم برن پیدا شود و آن اکثر در بی بی و گاهی در رجم و گاهی در شانه پیدا میشود و بای  
 همین است و شکل آن گاهی در و گاهی بیضی و گاهی مثل خورشید انگور یعنی مستطیل شکل و مرکب از سلحهای مدور بود

وزنگ آن گلابی جو آن لیمو مثل غشای باشد و علاجه اش بر آوردن آنست از محل لنگرد آن کلمه چشم در  
 بیان نوع ثالث از سلع غیب خرطیه و اریه پس بدانکه نوع ثالث از انواع سلع غیر خرطیه در آنست  
 که جسم مشابه بود باعضای مرکبه مثل عضلات و غیره یعنی از هر ماده غیر طبیعی که پیدا شود در آن اجزای اعضای مرکبه  
 یافته شوند نه اینکه خود از اجزای اعضای مرکبه پیدا میشود و آنهم چند قسم است اول سلیو لریو چو مفتوح میم و سکون بین  
 همه و کسوف و ضم پای نشانه تخمائی و سکون و او مفتوح لام و سکون رای جمله یعنی سلیو مرکب و مشابه بعضی بود  
 و آنرا مائی او نام در اصطلاح گویند مفتوح میم و سکون الف و کسوف ای نشانه تخمائی و ضم الف و سکون و او مفتوح میم و سکون  
 الف و باید دانست که ریشه عضلات بر دو قسم اند یکی ریشه عضلات اختیاری مثل عضلات دست و پا و دوم ریشه  
 عضلات بی اختیاری مثل ریشه های عضلات رحم و فرق بین آنها اینست که چون ریشه عضلات اختیاری را بزرگ  
 خورده بین برینند در عرض آنها خطوط مستقیمه یافته میشوند بخلاف ریشه عضلات بی اختیاری که آنها مثل سطل  
 میباشند با کله اکثر درین قسم سلع ریشه عضلات بی اختیاری در تشنج یافته میشوند و گاهی بطور شاذ و نادر ریشه  
 عضلات اختیاری هم دیده شوند لیکن آن مخصوص بوقتی است که سلع در سن طفولیت بوده باشد و این قسم سلع کمتر  
 در رحم پیدا میشود از زیاد و کبیر شدن بعضی عضلات بی اختیاری آن درین وقت مرصنه را از نیت بی امر برسد  
 زیرا که اگر کبیر شدن آن چون بر دیوارها و جسم رحم از نیت برسد مانند باراده دفع کردن آن بار بار رحم متشنج میگردد  
 و از آن درد و جریان دم طمث پیدا میشود و این در ورطه از موضع تدریر بر طرف منبسط و العلامات حرکات  
 سلع در رحم پیدا شود اکثر در یک جانب رحم صلابت محسوس گردد و گاهی تمام رحم سخت شده خود مثل سلع واحد شود  
 اما هرگاه سختی در یک جانب و در محل خاص بود پس اگر قریب رحم این سلع پیدا شده باشد درین وقت گاهی  
 بسبب شدت تشنج از رحم بیرون می آید و چون زمان قریب در و حیض می آید از اجتماع خون مقدار سلع و رحم  
 هر دو کبیر میشوند و درین وقت از نیت تشنج رحم زیاد میگردد و خون حیض بکثرت می آید و بعد جریان دم مقدار  
 رحم و سلع هر دو صغیر میگردد لیکن بعد از انقطاع حیض هم گاه گاه بسبب تشنج خون حیض می آید پس اگر با این حالت نماند  
 ماند بعد قطع شدن حیض هر قدر که رحم صغیر میشود این سلع هم صغیر میگردد لیکن اکثر این است که این قسم سلع هرگز  
 میباشند و آنرا یوت رازین فابریه یعنی سلع ای نشانه تخمائی و سکون و او و تائی نشانه قوتانی هندی و فتح رای  
 جمله و سکون الف و کسوف ای نشانه تخمائی و سکون نون و فتح فو و سکون الف و کسوف ای نشانه تخمائی و فتح پای  
 موحد و رای جمله و سکون الف و کسوف ای نشانه تخمائی و سکون دال هندی یعنی سلیو در رحم پیدا شود و در آن  
 ریشه ها باشند میمانند و تشنه آن به فابریه است و سبب کرده شده اول اینکه در آن ریشه غشای ریشه دار هم بود  
 ریشه عضلات یافته میشود و دوم آنکه چون این سلع که در دو عمر مرصنه پنجاه سال زائد شود ریشه های عضلات فانی

در بیان نوع ثالث از سلع غیر خرطیه و اریه  
 فرق ریشه عضلات اختیاری و غیر اختیاری

بچ



میشوند در ریشه های غشائی باقی میمانند چنانکه از پیرانه سالی عضلات رحم فانی و منجذب شده حرکت رحم موقوف میگردد و در وقت  
در آن اجزای غشائی ریشه و در باقی میمانند لذا با سوسوم غشائی ریشه در تمام نهاده شده و علاجهش همین است که آنچه در علاج  
زیادتی جریان دم طمث نوشته شده در اینجا هم با استعمال آن رند و اگر از نم رحم بیرون آید آنرا از تار آهنی با یک بسته بزرگ  
قوت برقیه تارهای مذکوره را گرم و سرخ کرده بر محل آن داغ دهند تا خون زیاده ازان بر نیاید و قطع کنند قسم دوم آن  
نیوزوروما بود آن کسرتون و ضمیمای ثنائة تحتانی و سکون واو و ضمیمای اوله و سکون واو و فتح میم و سکون الف  
سلعی اگر گویند که از ریشه عصب پیدای شود و بر عصب میباشند و مقدار آن گاهی بقدر دانه کر شده و گاهی مثل دانه گردگان  
گاهی ازان هم کبیر بود لیکن درین سلع صلابت زیاد باشد و وقت انقباض و انبساط عضو که عصب آن منبسط شود  
میشود این سلع هم در طول عضو حرکت میکند با وقت سکون حرکت عصب مذکور از حرکت یک این سلع در عرض عضو حرکت میکند  
و اکثر این سلع الیود خالی میباشد لیکن گاهی از مس کردن همان هم در پیدایش او آتا نه گاه آنرا غمزه کنند و از شغل آن  
بر عصب رسد درین وقت در عضو یک در آن این عصب است کیفیت خدر یاد و پیدایش او السبب اکثر سبب آن  
رسیدن صدمه ضرب و سقوط بر عصب میباشد و گاهی بعد قطع کردن پای علیل بر اطراف اعصاب موقوفه هم این  
سلع پیدا میشود لیکن درین وقت در آن درو شدید میباشد که سبب آن مریض را نمک بنود که پای خشبی را پوشیده  
کار خود کند لهذا ضرورت قطع کردن آن داعی میشود و گاهی کلام سبب آن ظاهر شود و العلاج آنچه از رسیدن ضرب پیدایش  
شده باشد یا بدون سبب ظاهر حادث شده باشد در آن درو نبود آنرا بر محل خود گذاشته در پی علاج نشوند  
و اگر درو باشد آنرا قطع کنند و باید دانست که این قسم هم تانگ کنند یعنی سلیم العاقبت است قسم سوم آن چیزی است  
افتح و مدالف و سکون نون و کسرتیم و سکون پائی ثنائة تحتانی و ضمیم الف و سکون واو و فتح میم و سکون الف یعنی سلیم  
از شراستین و آورده صغار با لجه از مجاری دم پیدای و مرکب میشود پس آن بحسب حقیقت جسمیه خود بر دو قسم است یکی  
آنکه از شراستین و آورده صغار پیدایش میشود دوم آنکه از جسم گازیست گاوره نوزیم یا از جسم گازیست که چیزی مرکب بود  
و ملو از مرکب بودن سلع ازین اجزا نیست که بعد شرح در آن اجزای این اجسام دیده میشوند ایکنه فی الویج  
ازین اجسام طبیعی پیدایش شود و اول را بیون گویند و آن غلظی و فطری میباشد قسم ثانی را ریر کینل جو مرکب است  
و سکون پائی ثنائة تحتانی و کسرتیم و سکون پائی ثنائة تحتانی و کسرتیم و فتح تائی ثنائة فوقانی هندی و سکون  
لام و ضمیم فاری و سکون واو و فتح میم و سکون رانی غلظی گویند و این کینل چیزی را گویند که ایستاده شود مثل کر و حله  
ندی و چون کاین سلع هم در محل خود ایستاده میشود لذا با این اسم نام کرده شد و آن در جوانی پیدایش شود و بحسب شکل  
اعمال این قسم بر دو قسم منقسم میشود یکی منبسط و دیگر مدور که بر شکل سلع عام میباشد و علاج این قسم سلع همان است که  
در امراض جلدیه در علاج نیوزوروما نوشته شده مذکور است قسم چهارم آن لطف آن چیزی است و چونکه اعراب آن

پیشتر نوشته شده فقط لفظ الف در آن زیاد است لهذا علاوه آن کرده شده بالجمله آن نام سلعی است که از جاری آب  
 بر نه مرکب و پیدا میشود یعنی در تشریح در آن اجزای لفظ فینک یافته میشوند و آن بسیار ظریف و پدید میشود و اما  
 چون دیده شود پیشی و خلطی یافته میشود که ز جلد میباید و گاهی هر زبان هم یافته میشود که سبب آن زبان  
 بسیار غلیظ میگردد و فی الحقیقت این قسم لفظ فینک بنوس است زیرا که در بنوس آب خون میباشند و در این آب  
 لفظ بود اما چون بر جلد بود از رنگ خالی میباشد و چون تراغز کند آب از آن دور میگردد و بار چون گذارند در آن  
 آب مجتمع میشود و علائقش غلظت بنوس است که در ارض جلدیه مذکور شد قسم سلعی است که از جسم و اجزای  
 غده های لفظ مرکب بود و آنرا لفظ آذون او نامند و فتح الف و کسر ال مهمه مبنی و سکون نون و ضم ال و سکون  
 واو و فتح هم و سکون الف میگویند و آذون او نامینی سلعی است که از غده ها حادث میشود و چون لفظ لفت بان ضم کرده  
 شده مراد از آن سلعی بود که از غده مذکور پیدا گردد و جایگاه این غده های لفظ هستند آنجا این چهر پیدا میشود  
 لیکن از این بیان این در دانسته شود که فی الواقع این سلع از غده لفت پیدا میگردد بلکه از هر ماده غیر طبیعی که پیدا  
 شود بعد تشریح در آن جز غده مذکور یافته میشود و الا فی الحقیقت از غده لفت پیدا نمیشود یعنی از طوطیکه در  
 غده لفت است این سلع پیدا نمی شود اگر چه در غده مذکور از انصاف مواد دیگر در آن پیدا شده باشد  
 بلکه حقیقت سلع مذکور مغایر این غده ها میباشد و این سلع گاهی بقدر رسانه کرسه و گاهی بقدر سطر طفل از او  
 کثیر میباشد و بنابر رای بعضی گاهی در غیر غده لفت فینک از سر نو پیدا میشود و از این سبب گاهی در کبد و گاهی  
 در سبزه و گاهی در کرده و گاهی در استخوان و غیره بالجمله چنانکه در همین بعضی مذکور این غده ها موجود نموند آنجا  
 از سر نو یافته میشود و اگر چه ممکن است که بحساب موجود بودن غده های لفت فینک در همه جا از بدن یافته شود  
 لیکن اکثر عشق چنانکه غده های لفت فینک در طول رقبه در چین و بسیار آن موجود اند و در مرض خنازیر اکثر آنها  
 متورم میشوند و گاهی در غده های اندرون مثل زیاد دیده میشود و بعد تشریح در جسم آن سیل خون غلیظ  
 که در لگوکث ثیمی پیدا میشود زیاد دیده میشود و هم همراه این سلع لگوکث ثیمی بالضرور پیدا شود و در لگوکث ثیمی  
 بودن این سلع همیشه ضرورت است و این سلع سلب اللمس و خالی از درد بود بسیار آهسته آهسته مقدارش زیاد  
 میگردد و در ابتداءی مرض فرق کردن در ورم خنازیری و این سلع بسیار دشوار بود لیکن این علامت تقریر  
 توان کرد که این سلع مرکب از سلیمهای صغائر متورمه میباشد و چنان معلوم میگردد که گویا چند انگردگان را  
 یکجا جمع کرده اند و هم در آن یک پدید میشود بخلاف ورم خنازیری که در آن یک یک غده جدا جدا متورم میشود  
 و در آن یک هم می افتد بالجمله هر گاه همراه این ورم غده ها لگوکث ثیمی هم باشد حکم بوجود این سلع باید کرد و هم  
 انجام این مرض بسبب بودن لگوکث ثیمی است که مرض قائل است و همیشه همراه آن میباشد بهتر نبود و از این سبب بسیار

سلع  
 غده های لفظ مرکب  
 در آن اجزای لفظ فینک یافته میشوند  
 چنانکه در بنوس آب خون میباشند  
 و در این آب لفظ بود اما چون بر جلد بود از رنگ خالی میباشد  
 و چون تراغز کند آب از آن دور میگردد و بار چون گذارند در آن آب مجتمع میشود  
 و علائقش غلظت بنوس است که در ارض جلدیه مذکور شد  
 قسم سلعی است که از جسم و اجزای غده های لفظ مرکب بود  
 و آنرا لفظ آذون او نامند و فتح الف و کسر ال مهمه مبنی و سکون نون و ضم ال و سکون واو و فتح هم و سکون الف میگویند  
 و آذون او نامینی سلعی است که از غده ها حادث میشود  
 و چون لفظ لفت بان ضم کرده شده مراد از آن سلعی بود که از غده مذکور پیدا گردد  
 و جایگاه این غده های لفظ هستند آنجا این چهر پیدا میشود  
 لیکن از این بیان این در دانسته شود که فی الواقع این سلع از غده لفت پیدا میگردد  
 بلکه از هر ماده غیر طبیعی که پیدا شود بعد تشریح در آن جز غده مذکور یافته میشود  
 و الا فی الحقیقت از غده لفت پیدا نمیشود یعنی از طوطیکه در غده لفت است  
 این سلع پیدا نمی شود اگر چه در غده مذکور از انصاف مواد دیگر در آن پیدا شده باشد  
 بلکه حقیقت سلع مذکور مغایر این غده ها میباشد  
 و این سلع گاهی بقدر رسانه کرسه و گاهی بقدر سطر طفل از او کثیر میباشد  
 و بنابر رای بعضی گاهی در غیر غده لفت فینک از سر نو پیدا میشود  
 و از این سبب گاهی در کبد و گاهی در سبزه و گاهی در کرده و گاهی در استخوان و غیره بالجمله  
 چنانکه در همین بعضی مذکور این غده ها موجود نموند آنجا از سر نو یافته میشود  
 و اگر چه ممکن است که بحساب موجود بودن غده های لفت فینک در همه جا از بدن یافته شود  
 لیکن اکثر عشق چنانکه غده های لفت فینک در طول رقبه در چین و بسیار آن موجود اند  
 و در مرض خنازیر اکثر آنها متورم میشوند و گاهی در غده های اندرون مثل زیاد دیده میشود  
 و بعد تشریح در جسم آن سیل خون غلیظ که در لگوکث ثیمی پیدا میشود  
 زیاد دیده میشود و هم همراه این سلع لگوکث ثیمی بالضرور پیدا شود  
 و در لگوکث ثیمی بودن این سلع همیشه ضرورت است و این سلع سلب اللمس و خالی از درد بود بسیار آهسته آهسته مقدارش زیاد میگردد  
 و در ابتداءی مرض فرق کردن در ورم خنازیری و این سلع بسیار دشوار بود لیکن این علامت تقریر توان کرد که این سلع مرکب از سلیمهای صغائر متورمه میباشد  
 و چنان معلوم میگردد که گویا چند انگردگان را یکجا جمع کرده اند و هم در آن یک پدید میشود بخلاف ورم خنازیری که در آن یک یک غده جدا جدا متورم میشود و در آن یک هم می افتد  
 بالجمله هر گاه همراه این ورم غده ها لگوکث ثیمی هم باشد حکم بوجود این سلع باید کرد و هم انجام این مرض بسبب بودن لگوکث ثیمی است که مرض قائل است و همیشه همراه آن میباشد  
 بهتر نبود و از این سبب بسیار

بلکه میشود و تفاوت خنازیر و الا خود این مرض از قسم طغش است یعنی همانک نمیباشد بلکه تا آن ملکنت یعنی سلیم العالیست  
 که همراه آن کدام قساود و خون نمیباشد و هم این سلع بعد آوردن از بدن باز عود نمیکند و الحاح مادام که مقدار  
 صغیر ماند و مودی نشود تعرض به جلاش نشود بلکه علاج گو گوشت پشمینا گانند با هرگاه مقدار آن زیاد شده اذیت  
 رساند درین وقت اگر در بعضی بسیار ضعیف نباشد از کار و این سلع را از بدن بیرون آرند قسم ششم پاپیل و  
 قطع بای موعده فارسی و سکون الف و کسرای موعده فارسی ثانی و سکون لام و ضم الف و سکون و او و فتح میم  
 و سکون الف یعنی سلی است که جسم آن نشاپه جمله یعنی پاپیل که در جلد یا میوکس میبیرن میباشند و آن از زیاده  
 شدن پاپیلای مذکور پیدا میشود و چون بعد تشریح آنرا می بیند آنچه در پاپیل اجزا یافته میشوند درین هم موجود  
 میباشند و آن گاهی سخت و گاهی لین بود بالجمله هرگاه بر میوکس میبیرن یا جای که جلد لین است پیدا شود چنانکه  
 بر حشفه ذکر میشود لین میباشند و هرگاه بر جلد صلب حادث میشود سخت بود و اقسام آن متحد دانند اول گران  
 یعنی مثل قرن که آنرا بهندی گویند و نامش دوم و زک که آنرا قولول گویند و آن از اول لین بود سوم  
 کاندیدی گوشتی یعنی قولول که بسبب سفلس شود چهارم میوکس که بزرگترین پنجم و ششم آنما قسم اول پس از زیاده  
 شدن مقدار طبقه بالای جلد پیدا میشود چنانکه از پوشیدن پاپوش تنگ در انگشتان قدم یا از مزاولت و  
 برداشتن استنای صلبه ثقیله در دست حادث میشود و چون طبقه بالای جلد را قطع کنند زیر آن دیده میشود  
 که در اصل جلد هم اینها بسبب اذیت قدری ورم و شخی موجود میباشند و اما قسم ثانی که آنرا سه گویند چنان  
 زیاده شدن مقدار اصل جلد میباشند که علیه آن یعنی پاپیلای آن کبیر المقدار میشود و در آن عروق و شریان  
 جدید پیدا میشود و گاهی در آن رنگ هم زیاده میگرد و یک قسم و ارض است که بسیار لین بود و پر خون میباشند  
 و هم شکل گل گوی می بود و بر حشفه ذکر مردان و در فرج زنان هم یافته میشود و اما قسم ثالث در این آن پس آنهم بسبب زیاده  
 مقدار پاپیلای یعنی حله اصل جلد میشود و لیکن این قسم سه فاعله در مرض آتشک پیدا میشود و در مقدار یا در نخوت  
 یا بر شفته و گاهی در لیرنگس یعنی حنجره یافته میشود و این سه در قسم سلع هرگاه بر لب رانند و درین یا در حنجره پیدا شوند  
 پس گاهی بر شکل مثلث که در آن زاویه حاده بود و گاهی بر شکل گل گوی و گاهی دندان دار و عشق آن غلیظ میباشند  
 و از مس کردن خون از آن بر می آید و چون بر گرد مقعد باشد جایکه میوکس میبیرن یا جلد متصل شده درین وقت  
 منبسط میباشند اما قسم خامس آن که ویس چه راست پس آن در مثانه از کبیر شدن حله میوکس میبیرن مثانه پیدا میشود  
 مثل ثانی پس و آن گاهی چنان کبیر میشود که تا نم مثانه رسیده ملغ در ادره بول میگردد مثل حنجره مثانه و درین وقت  
 آنفرقه کردن مینما و شوار میشود لیکن از داخل کردن قاناطیر اکثر ظاهری میشود که اگر این سلع بود و از ملاقات جسم صلب  
 نمی آید بلکه قدری خون و بعضی اجزای میوکس میبیرن همراه آن بر می آیند و از آن یقین بوجود این سلع میشود









رو بر روز صفت و لاغری در بعضی زیاده میشود تا اینکه جان کرم تسلیم کند و چون این سرطان را قطع کرد و از بزرگی آن  
 آزند و عمر کنند آنچه صلاح است و تمدد که در آن وقت بودن آن در بدن محسوس میشود بعد از آن از بدن محسوس میگردد  
 زیرا که وقت قطع کردن چون طوبی آن باطل میماند و ازین جهت در جرم آن قدری کرم میماند که موجب نیست جرم  
 دیگر و چون اثر در وسطش قطع کرده پسیند رنگ جرم آن سفید مائل به قدری نخلنجی بود لیکن در خشنه میباشد  
 ریشه دار آن از جرم شلیم پاناسپاتی مقلوع میباشد و اینها چون سرطان کشته شدی و غیره را قطع کنند در وسط آن  
 خالی مثل پیاله سخت تر محسوس میشود زیرا که بسبب طول مدت جایکه اول سرطان شروع شده بود و آن محل را  
 است آنجا آنچه سلها و رطوبات میباشد درین مدت تمتد و مجذب میشوند و ریشه های آنها با هم جمع و متقبض شده  
 صلب میگردد و همین سبب علامه ندری هم بسبب اجتماع ریشه های مذکوره اندرون فرو می رود و از این جهت  
 و اجتماع که اعصاب متاثر میشوند و در زیاده میشود لیکن این در اول دفع بود و در سابق ناخسر میباشد  
 قسم دوم آن که موسوم به ان کف الی کف الی کف الی کف و سکون نون و سکون فاف و سکون فاف و سکون فاف  
 و سکون الف و سکون یای مثانه تختانی و سکون دال ماله سندی یا به بطن کرمی کینسر کهریم فتح دال ماله سندی  
 و سکون لام اول و فتح لام ثانی و سکون یای مثانه تختانی است زیرا که در لغت گریکین کف الی کف  
 یعنی چیزی است که اندرون عظام را سفت میکند و چون لغت آید که بعضی مشاهد است بان اضافه کردن در اول  
 سرطان شد که مشابره رخ دلغ باشد و همچنین بدگامی رخ و رخ است و کرمی صفت است و در اول انهم شرفی است  
 که مثل رخ دلغ باشد و گاهی این را ساق کینسر هم گویند یعنی سرطان این زیرا که ساق است یعنی این است و نسبت  
 آن اینها بسبب نیست و تری این قسم سرطان کرده شده و گاهی آنرا کینسر هم گویند زیرا که بزود  
 متراپید میشود و گاهی انجام آنهم بزودی ظاهر میشود با جمله این قسم که مشاهد میشود اما قدما پیشتر ساق گویند  
 این قسم سرطان میگفتند ازین سبب یاد دیده میشود لیکن چون استاخرین بذریعه خورده بین دیده و او تحقیق  
 درین باره و او را از سطح فک و جدا ساختند ازین سبب مشاهد این قسم کم میشود لیکن در دو جا محسوس میگردد  
 شده که این قسم پیدا میشود در تری زنان و در خصیه مردان و این قسم هم گاهی در و گاهی بسبب در جرم صفت  
 به حال این قسم سرطان این و سهل الانظار زیرا گشتان بود و وقت غمزه چنان محسوس میشود که گویا مشک بر آب  
 یا در لپرییم در در ابتدای مرض جلد بالای از سلیج جدا میماند رنگ جلد مذکور ضعیف میباشد و در آن شبکه  
 و در وقت صفاها هر روز بسیار شده و چون مرض متراپید شود و مقدارش کم گردد جلد بدن هم درین وقت بان  
 ملاصق میشود و در رنگ آن مائل سرخی با قدری سلاسیگردد و چون تا این حد رسد جلد در جای نخر گردد و زخم  
 پیدا شود سلیج سرطان که در جلد بود مثل انگور از آن بیرون آید و از آن خون کثیر جاری میشود و درین وقت آنرا

در این وقت آنرا



لبنت اگر بری فکس متناوب و کوبند و فکس بفتح فاء و سکون نون و فتح کاف فارسی و سکون سین یعنی کس  
 در فصل بر شکل از زمین بر می آید و چون سلح مذکور وقت بر آمدن از زخم بر صورت فطر میباشند اما آن بله  
 روی شده و مراد از آن جاری شدن خون از فطر است و هرگاه مرض باین درجه میرسد حالت گانگرنیا ظاهر  
 میشود و از آن مرض و زهر روز ضعیف میگردد و در غده های لطف فیکک که در عضو علین با قریب آن باشد  
 هم درم سطلانی لین یا صلب پیدا میشود و چونکه در عبات لبنت و صلابت بسیار اندامند احصای آن دشوار است  
 اما گاهی اول لین و بعد آن سخت میگردد و در گاهی بالعکس آن لیکن چون قوت فطر از قطع کرده می بینند باز  
 دم که عروق صغار اند در آن زیاده بوند و بهین سبب در آن از یاد برست همیشه و چون آنرا بعد بر آوردن  
 از بدن عمر کنند از آن رطوبت زیاده خارج میشود و چون آنرا شسته از خوردن میند در آن فاکتور  
 پیشه با کم و وقت یافته میشود و سیلها زیاده و عظیم دیده میشوند و بهین سبب که در آن ریشه کم است و خون قس  
 زیاده است لین میباشند و چون آنرا از کار دور و سبب بریده می بینند جرم آن مثل جرم آلو یا مثل جرم شری گا و که  
 بعد قطع آنرا قطع کرده باشند مشاهد می شود و قسمی از سلطان است که آنرا کال لایط و بفتح کاف و سکون الف و لام و  
 فتح لام و سکون الف و کسر یای منشاء تخمائی و سکون دال ممله می نامند و از آن بعد قطع مثل سریش  
 رطوبت غلیظ از ج بر می آید و آن متوسط است در میان اسکرس و آن کف آلا که قسم اول و ثانی از جرم است  
 اول اسکرس بودن بعد سبب طریان حالت فانی و بی جزایشن ملائم شده کال لایط میشود و گاهی اول اسکرس  
 میشود و بعد آن از مجذب شدن عتسای سلهای عظم و کد اخته شدن نقطه های آن رطوبات مثل سریش میشود و درین  
 وقت این سلطان قسم ثانی است کال لایط میشود و گاهی رطوبات آن مثل غسل باطل بزرگی هم میشوند و خانه های  
 این قسم که از ملاقات ریشه های آن حادث میشود عظیم میباشند که وقت تشریح بخوبی دیده میشود با کمال این  
 سم بعد یکی از هر دو قسم پیدا میشود خود این را حادث نگردد و این قسم اکثر در پهلوی یعنی در دهن معده که متصل  
 بسای اثنا عشری است یافته میشود و گاهی در معای مستقیم هم میشود اما قسم ثالث که موسوم به آئینی است از او با بفتح اعر  
 و سکون یای منشاء تخمائی و کسر بای موسوم به فارسی و سکون بای منشاء تخمائی و کسر سین ممله و سکون بای منشاء  
 تخمائی و کسر لام و سکون یای منشاء تخمائی و ضم الف و سکون واو و فتح هم و سکون الف است پس این قسم بر  
 بلد بدن یا بر میوس همیرن دیده میشود و بد و صورت شروع میگردد اول اینکه بر جلد یا میوس همین نحی  
 مثل چوب کل یا سختی فزث و مسه پیدا شود من بعد آنجا زخم حادث میگردد دوم اینکه بر جلد بدن یا میوس همین  
 بای خط صغیر پیدا میشود و اگر در آن صلابت میباشند من بعد از آن قدری آب جاری میگردد پس از آن  
 نظند کور و وسیع شده زخم ظاهر میشود و بهر حال چون این زخم پیدا میگردد بگونه که باشد کناره های آن غلیظ و دراز و

میباشند و رنگ اندرون زخم مادی بود و در آن جا بجا ارتقاع و انقباض قلیل هم یافته میشود و گاهی در آن نقاط  
خون متفرق هم دیده میشود و بر اطراف آن صورت حلقه کوچک که بلنت اگر ریزی پاپیلا گویند که متشابه با زگریده  
بدن در آن موش بود یافته میشود و بر سر این حلقه با هم گاه گاه نقاط خون دیده میشود و این وقتی میباشد که  
که از حرکت عضوی که در آن سرطان مذکور بود قدری خون از عروق صفار برمی آید و تا مدت مستعد به این سرطان  
بعد ظهور خود بالای جلد و میوکس میبرن می ماند و بعد مدت دراز و کنگلی وسیع و منبسط و عمیق شده تا  
اندرون جلد و لحم بلکه تا عظم هم میرسد پس درین وقت زخم زیاد میگردد و ارتقاع و انقباض که در زخم بود زیاد  
میشود و درین وقت کیم و خون غلیظ از آن جاری ماند و چون تا این حد رسد در غده های لیمفا تیک که در عضو  
مریض یا قریب آن باشند ورم پیدا میشود و حالت گانگسینا ظاهر گردد پس درین حالت بسبب ضعف و لاغری  
مریض هلاک میشود و این قسم بر محل جلد که حشفه و بر عانه و ذکر مردان زیاد میشود و بر میوکس میبرن لبه زبان  
مقعد هم یافته میشود و بالای پلک هم دیده شده و ممکن است که در همه جا بالای جلد دست پا یا خریطه انشین ظاهر شود  
و هرگاه این سلع سرطانی را بعد قطع از خورده بن می بیند جرم آن مثل اسکرس که قسم اول است دیده میشود لیکن  
رطوبت در آن بسیار قلیل ریشته با زیاد و رفقار این ریشته با بر تدریج بود که مجموع آن بر صورت مروارید در  
میباشد و آنچه خانها ازین حرکت ریشته با پیدا میشوند در آن سلما می مانند و هم سلما می آن بر ریشته های آنهم میباشد  
اما سلما می آن صغیر میباشد و گاهی این قسم سلع لیم هم بود درین وقت در لیمت خود متشابه بر آن کیف آکا  
قسم ثانی آن میشود اما همیشه سل آن صغیر میباشد اما قسم چهارم آن که آژن آژن کینست بعد و فتح الف و کسر  
دال ممله هندی و سکوت نون و فتح و مدالت و کسر پای مثنای تکتانی و سکون دال ممله هندی معنی آن مشابه  
به غده است زیرا که آژن یعنی غده و آید یعنی مشابه است و آن در میوکس میبرن معاد با پل رخی لیان آن پیدا  
میشود مثل مسدود و چون بعد تشریح میت صورت آنزای بندگی آن مثل گل گوی میباشند و از حلقه تالی  
تا آخر معای استقیم یافته میشود پس اگر در معای استقیم بود ممکن است که در حیات هم آنرا ببینند و هرگاه از آن بالا بود درین  
آن در زندگی مریض ناممکن باشد اما چون متزائد میشود در جگر و طحال غیره اعضای باطنه هم این مرض پدید میشود  
و درین وقت حالت گانگسینا ظاهر میگردد و در آن مریض هلاک میشود و چون بعد قطع بذریعه خورده بین سینه سل آن  
مخروطی شکل میباشد که بلنت اگر ریزی آنرا کلم تر یعنی ستون و عمود مینامند بسبب مشابهت آن از ستون عمارت  
السبب اسباب بعیده آن که معین بر تو که بسبب میشود یکی از آن استعداده فطری و موروثی مریض ای در سرطان  
است لیکن برای آن که لام علامت نیست که از آن دانسته شود که فلان کس مستعد برای حدوث سرطان است  
چنانکه برای استعداد خانوادگی سل و درق علامات مخصوص اند که از آن قبل ظهور مرض دانسته میشود و که فلان کس از سرطان

مستعدی حدوثش سهل است و از نجات که اکثر سرطان پیدا میشود ولیکن با دوام ورم در غده های لymphatic که این  
و حالت گانگلیا ظاهر نمیشود کدام تغییر در صورت و سخته علیل از حال صحت ظاهر نمیکرد و لیکن بحسب تجربه شهادت  
کاملین ثابت است که استعداد خانداقی بالضرور سبب معین این مرض میباشد همچنین عمر انسان هم معین بر حدوث  
آن میشود مثلاً ممکن است که از سن طفولیت تا شیخوخت این مرض پیدا شود اما بحسب تجربه اکثر کعبه چهل سال  
سرطان میشود خصوصاً قسم اول آن و گاهی در جوانی هم قسم ثانی آن حادث میشود و در زنان بعد چهل و سه سال  
سرطان در جمیع احوال هشت سال سرطان اشدی میشود همچنین استعداد عضوی هم معین بر حدوث آن میشود مثلاً هر عضو که  
کارش در وقتی زیاد و در وقتی کم صادر شود مثل ثدی و رحم و معده در آن سرطان اکثر پیدا میشود با کمال در زمان تک  
و رحم و در مردان ذکر خصیتین و در هر دو مجاری غذا که از دهان تا مقعد اند و از این هم خاصه نم معده که متصل  
و متصل با معای اثنا عشری است معین بر حدوث سرطان میشود و هم امور نفسانیه مثل غم و فکر زیاد معین بر  
حدوث آن میشوند لیکن ازین اکثر سرطان در معده و جگر پیدا میشود و هم صفت کوری و الوافی معین بر حدوث آن میشود  
چنانچه اسکرس و آن کف آلام که قسم اول ثانی آن هستند زیاد و جورات عارض میشوند و قسم ثالث آن زیاد در  
جلد مردان و سرطان معدی و مردان و زنان و همچنین سرطان لسان هم در هر دو مساوی میشود اما اسباب تمیز  
آن پس آنهم بر دو قسم اند یکی که اذیت از خارج در وقت مثل صدمه ضرب شدید یا سقوط بعضوی رسد مستعدی حدوث  
سرطان است و دوم آنکه اذیت در تمامه بر یکباره عضوی رسد مثل اینکه از دندان متحرک یا عاقد الراس بار بار زبان  
طای شده زخمی گردد یا حلقه ثدی وقت رضاعت طفل بار بار از دندان رضیع مخرج شود و در زمان گذشته در ولایت  
انگلتان برای صاف کردن بخری دخان آتش خانه که از پیدا شدن زغال خالی مسدود میشد طفلان کم سن  
در آن داخل میکردند که اوزنه آنرا صاف میکرد پس زغال مذکور در خصیه آن آلوده سرطان بسبب انبارسانی  
پیدا میکرد و هم از اذیت رسانیدن بجلد و قتیکه در آن ورث یا خشک ریش پیدا شده باشد بزودی سرطان  
پیدا میشود و با کمال در این مرض اختلاف است که آیا از فساد خون پیدا میشود یا از فساد عضوی هر عضو که در  
این فساد اول فطرت آمده باشد هر یک دلیل ذکر میکنم اما این قدر البته ثابت است و مشاهده همش که مثل  
آتشک سرطان هم از اثر فاندان پیدا میشود و گاهی خود بطور ابتدای حادث میگردد و علاج کدام علاج  
خاص مثل کین جهت عمومی برای این مرض نیست جز اینکه بر طبیب واجب است که هر گاه در پیش نزد او  
استعلاماً حاضر نشود اتهام در سه امر نماید اول تسکین و جمع کردن مرض نه زیاد میباشد و از آن مرض  
سبب شدت اذیت بسیار ضعیف شده بزودی هلاک میشود و دوم تقویت خون و بدن و تصفیه دم سوم  
اینکه مرض را از آن زیاد منع شود و فساد سرطانی را در خون عام شدن نهد و تا اذیت در پیش کم ماند و زندگانی زیاد

پس برای تسکین و جمع عمدتاً ادویه افیون و مرکبات آن هستند هر آنچه طبیب مناسب و لذت آزا استعمال آورد  
 اما طرق استعمال آن در اینجا پس تنه اندکی آنکه از طرف دهن بخوراند و دم آنکه در آب حل کرده بنویسد زراقه در  
 معارساند سوم آنکه در آب حل کرده بنویسد زراقه سوزنی زیر جلد رسانند اما در طرق اول ثانی استعمال افیون خالص  
 ساده از دیگر چهار مرکبات آن افضل است و هرگاه در زیر جلد رسانند پس درین وقت سلویشن ماریا بهتر است مگر  
 وقت رسانیدن زیر جلد زیاد از ربع گزین ماریا اول استعمال کنند بعد مریا کم نشود و حصول عاوت  
 مقدارش بتدریج زیاد سازند تا معتاد شده تا اثر آن باطل نگردد و اختیار کردن وزن قلیل آن اولاً بنا بر  
 که در خوردن افیون اول در معده رسیده از رطوبات آن منگسز میشود بعد بتدریج در خون داخل میگردد و در سالی  
 زیر جلد صفت وقت خود در خون یکبار فوراً داخل میشود لذا در آن احتیاط واجب است و کک چون افیون را  
 خورتن یا در معارساند پس اول از وزن قلیل شروع کنند من بعد چون بینند که بسبب احتیاط تاثیر شریف  
 گشته قدری دیگر بیفزایند تا مثل مقدار اول فعل آن باقی ماند و بسبب آن مریض کم شادی شود و خواب آید  
 حتی که گاهی بعد مریا کم نشود گاهی روزانه تا سی گرین افیون خورانیده میشود تا که مریض تا بقای حیات خود که  
 بارام هر برود اما قبض که از افیون زاید پیدا میشود تدارکش ز خوراکیها بلان و همراه آن کرده میشود لیکن مقدار  
 این دوا را از هشتم حصه گوین تا چهارم حصه گرین و نصف گرین همراه افیون خوراند و زیاد از آن ندهند و هرگاه  
 در جلد رسانند درین وقت اثر و پیا نسویشن درست کرده همراه سلویشن ماریا زیر جلد رسانند و ترکیب سابقه  
 اثر و پیا نسویشن کوپا بجز بند لیکن احتیاط نماید در اینکه مقدار اثر و پیا در هر بار زیاد نکند که از حد حصه گرین بشود  
 نشود و استعمال بلان و نا اثر و پیا همراه افیون و ماریا معین فعل تسکین جمع آنم میشود و همچنین برای تسکین  
 وجع دیگر و یو محدره مثل قنب و گانچه و اجوائن خراسانی و کوزون و اسپریت کلار فام و کلورل بائیدریت رویت  
 مناسب استعمال کرده میشوند لیکن تا مدت دراز استعمال اسپریت کلار فام و کلورل بائیدریت بهتر نیست زیرا که  
 بدون زیاد کردن مقادیر این ادویه پوناقیو تا تاثیر اینها ظاهر نمیشود و زیاد مقدار آنها مضعف قلب است  
 ازینجا است که وقت شکایت بخوابی در هر مرض ضرورت است که هرگاه در مرض ضعف باشد کلورل بائیدریت را ندهند که  
 آن بر قلب مؤثر میشود بلکه برو مائیڈ پلاس را دهند که تاثیر آن بر دماغ میشود و برای تقویت خون و بدن  
 آنچه از همه افضل بود بارک است و مرکبات آن لیکن باید که درین مرض مقدار کامل آن نوشتانند مثلاً اگر  
 کوکاشن آن دهن پس تنه چهار اولس در وقت واحد و اگر شکر آن استعمال آرد از دو درم تا چهار درم و اگر شکر  
 نوشتانین مقصود بود یکدو درم خوراند و اگر در مریض ضعف هم ظاهر باشد همراه و کاکشون شکله ناریا کابان  
 هم از پنج گرین تا ده گرین یا اسپریت ناکسیرک ایتر یا سلفیورک ایتر شکر یک کرده بنوشانند و اگر معده هم ضعیف بود

فنا با ضعف بنفش کلورل بائیدریت را ندهند زیرا که مضعف قلب است بلکه در ماریا بجز بند که آن بر دماغ مؤثر میشود

یاعرق زیاد آید باشد مثل فاسفورک یسڈ یا انتریسور یا کلسیڈ یا اسکینو کرک یسڈ و آلکوت متحرک کرده شود  
 لیکن وقت زیادتی عرق سلفیورک یسڈ و آلکوت از همه افضل است ایضا اگر ضعف زیاد بود و ضرورت باشد از مرکبات آهن  
 چنانچه استیل فیری ایسکینین سالیسیاس یا فیری ابونیا سالیسیاس یا فیری و یا سیتوم کیا بعد هر غذای روز و شب بنوشانند  
 و صبح و شام یک کاشن سکونا یا انترال یسڈ بنوشانند لیکن آهسته آهسته سکونتا را جمع کرده نه دهند زیرا که در سکونتا مالیک یسڈ است  
 و از آن رنگ آهن سیاه میشود و هم درین مرض نشانیدن روغن جگرکامی زیاد مفید است لیکن چونکه از آن اکثر  
 ضعیان وقتی پدید میشود مخصوصا اینجا که ضعف معده زیاد میباشد پس بالضرورت از این غذا بپزدن دو ساعت خوردن  
 غذای مزه پسین یا پیکری ایسک ایل شون بنوشانند و آنقدر چیده مقوی مثل شیر تازه و شور بامی لحم و شش و زرده و  
 سفیده بینه خام یا هم مزه جگر کرده بحالت خام مانند آنها بنوشانند و هم آب بخنی و جرم لحم میزدند و هم کاسه هم بخورند  
 و چون در آخر مرض معده بسبب ضعف خود غذا را قبول نکند و بقی دفع سازد درین وقت همراه افیون محلول آب  
 که آنرا در معده ریخته زراقه میرسانند شور بامی لحم جدید از زرده و سفیده بینه خام هم یا کرده در معده سازند تا معده  
 دوباره قدرت از دادن حقیقت نشود یکی برای افیون و دیگری برای تغذیه و هرگاه درین مرض عطش زیاد شود و خواهش  
 غذا کم گردد درین وقت شیر تازه زیاد بنوشانند و اگر از آن جو منت پیدا شود آب آنک با شیر مینویسند بنوشانند و اگر  
 قطع بروت در شیر ندانند و از آن شیر را سرد کرده بنوشانند پس رغبت کردن مریض بشوی نوشیدن شیر و هم  
 آرام و راحت معده میشود تا امر ثالث که دفع شدن از زبده کشتن ورم سرطانی و عام شدن زهر و خون است  
 تا حالت گالکسیا پیدا نشود و اگر پیدا هم شده باشد پس بعد از زائل یا متوقف گردد و برای این کار بزنج و انق نخود  
 جوی خود اکثر اشیاء را دفع میکند چنانچه کسی که گالکسیا را در شک را کسی فاسفورس را کسی ایوڈانید آرسنیک را و کسی  
 ایوڈانید پلاس او کسی بروماید شپا هم را دفع میداند لیکن شهادت کامل عام برای منفعت آنها نمیرسد و آنرا اگر  
 بیشتر صاحب میگویند که از این شک یسڈ و بلا و وادارین مرض دفع کثیر دیده شده چه آن سل سرطانی را زائل و طانی  
 ساخته سل جدیدی پیدا میکند و این قول بحسب تجربه و قیاس لائق اعتماد است و طریق استعمال آن بواقع است  
 صاحب موصوف اینست که گالکسیا یسڈ از بست قندها نامی قطر و شکر ملاط و تا چهار درام  
 اکثر اکت سکونتا فلیو آلکوت چهار درام عسکر کار و مکزکیونده یعنی عسکر آلکوت خرد و وادارینس هم را خوب مخلوط کرده در  
 بوتل بگذارند و روزانه دوس بار یک یک درام ازین دو گرفته با دو وادارینس آب ساده است به بعضی نشانند  
 که این دو از اول سل سرطانی نیست لریته و هم از پیدا شدن حالت گالکسیا دفع میشود و هم تقویت خون و بهین نماید  
 آنرا در وقت موضعیه که از نهادن آن ورم سرطانی زیاد میشود و سل سرطانی از آن کم متولد میشود مرهم پنبه ایوڈانید است  
 که همراه روغن گوگولی سازند و نسخه آن در امراض رحم نوشته شده آنرا بگیرند و بحساب یک درام مرهم و در گرن افیون را

فرد لیکن این نسخه  
 رایج که در معده است  
 بر کافور این است  
 بلور و سولفید  
 یک درم و سولفید  
 است که در ملاقات  
 است و در سالیسیاس  
 بسیار شایع است  
 در فصل اول که کرم  
 قیامت و سلف  
 و در سولفید  
 اگر در سولفید  
 است و سلف  
 قیامت و سلف  
 سلف و سلف  
 قیامت و سلف  
 سلف و سلف

کرد بر پاره آلود و بر سرم سطلانی نمند و چونکه درم سطلانی از رسیدن اذیت هر قسم فرور از یاده میشود و لهذا باید که همیشه آن  
 پنبه بنفش و دهمشته باشند تا از رسیدن اذیت هر قسم محفوظ ماند و از استعمال اشیا خاره رطبه که منفع یا تحلل از مثل نماد  
 پولس اگر دهم گمان محلول آب یا طلای نیکو چو ایو دین و نهادن او در آب آبله انگیز و جمرات حله مثل لاکر لشی و غیره او چه که بر  
 اذیت پیدا میکنند بر این درم احتراز نمایند چه از آن خون سرعت بسوی هم می رود و از آن سرطان متراید میشود و تا  
 تمام بر سرطان که بلور جراحی کرده میشود پس مخصوص در دواهای کبی قطع کردن سرطان با این دو م قطع کردن آن بزرگی  
 او و یک کاوی که تا با بسوزانند و بگردانند لیکن قطع کردن با این از آن در دو بهتر است چه از آن بزودی استیصال مرض  
 میشود و اذیت دیگر پیدا نمیکرد اما اگر قطع منظور باشد پس باید که بروقت مناسب آنرا قطع کنند و آن وقت قطع  
 همان است که درم سطلانی در فده های لطف خفک که قریب محل سرطان اند پیدا و هم حالت کاکس یا غایب شده باشد  
 و ایضا تا وقت قطع کردن احتیاط و اهتمام تمام نمایند و اینکه استیصال تمام دروغ شود و چیزی از سرطان باقی نماند  
 و از آن باز خود خواهد کرد زیرا که استعداد آن موجود است و بعد قطع کردن بهتر است که رنگ کلور را در جمل گریه یک  
 او تر آب حله کرده از آن یکبار زخم را بشویند تا آنچه سل سطلانی که در خون بوده باشد غسل کردن از این آب دفع  
 شود و بعد آن دوا را بر صاحب که مذکور شد آنرا دو سه بار برابر بپوش نشانند اما تدبیر دیگر که از درویش کاوی  
 درم سطلانی را میسوزانند و قطع میکنند پس بدانکه برای این کاوی هم اریه بسیار اند لیکن آنچه از آنها عمده و  
 فصل و قوی بود پس نهادن پنبه کلور را در آن رنگ است بر درم سرطان و نیز شاکس با ای موصوفه فارسی و کون  
 یا سی مناه عثمانی و سینه سما و تادی منشاء قوای چیزی را گویند که شی با این مثل آرد گندم را با قدری آب میخته تا آنکه لاج  
 ساخته باشند تا از آن قرص و نیز ساخته بر عضوی نهند و طریق ساختن این دوا این است که بگیری  
 اکسیر اکسیر که من گنیم این را با کاوانی زنگار آن آب بپوشند و بیست که در ملک او یکجا پیدا میشود که آب او نس  
 و سفوفت کلور را در آن رنگ است که آب او باشد و اکسیر اکسیر است و این که اکسیر است بر آن یعنی سفوفت کلور است  
 با هم پیوسته مخلوط کرده و طریقی که مذکور شد از آن مثل قرص که نیم آنچه دینتر باشد تا بر درم کبیر ساخته بر درم نهند و بر آن  
 از پارچه اسکاگ بود بر بندند تا از بهای خود حرکت کرده بر جلد و عصبانیت فرساید پس بعد دوازده ساعت آنرا بپوشند  
 که یک آنچه با این بسوزانند و خواهد شد درین وقت آنرا جدا سازند و در نیم مرونه از کار در خطوط طول کرده و بپوشند تا  
 دو روز تا از آن درم سرطان برسد و الا این تخم مروه مانع از رسیدن اثر و در دواهای کامل مرض باقی مانده خواهد شد  
 بعد از این دوا را مذکور جدید بر زخم نهاده بر بندند همچنین هر روز بعد دوازده ساعت تازه دوا بسوزانند  
 تا سر تا سر تمام مریخه گداخته و مروه شده زایل شود و از باقی خود جدا گردد و هم وقت نهادن دوا را  
 مذکور است و این است که بر جلد زخم نباشد درین وقت اول از سفوفت کبیر است و در دوازده ساعت آنرا بپوشند

باید که

جلد پنجم را سوخته و بخارا که در طول زخم کشیده و دمای کادی را بند نماید و اگر در اجمل مرض رسد و در بام استعمال این دوا چون درد فوی پیدا میشود لطفه ابروی لشکین آن سلوین با رفیابز رقیه زرقه سوزنی زیر جلد رسانند یا قطره بر فوی در شانه بگویند نهاده بزخم نهند تا از پروت آن در قوت مسپه حد پیدا شده در ساکن گردد و دمای کادی کار خود مشغول ماند طریق دیگر برای استعمال این دوا که از اول عمل است آنست که گینه سفوف آن زنک که آنرا آن بانی در تن یعنی بنویزد بی آب گویند یا گلیسرین هم کرده قرض ساخته بر دم سرطانی بدستور استعمال دمای اول نهند و چونکه اکثر اکثر در فوی که امریکای هر باره هر جا میسر میشود لطفه این طریق نسبت اول سهل است ایضا برای تقلیل و دم سرطانی نیز رقیه زرقه رسانیدن ایستگاریست و اگر کولت اندرون و دم سرطانی مفید است که سل آنرا میگرداند و ایضا که تدریس صبر سوزنی در تاریقی بر دور سرطان در جرم آن خلاصه تا سر آنها اندرون سرطان رسد پس بتاثیر رسانیدن قوت برقیه آنها را گرم و شریخ سازند تا سرطان بسوزد و این تدریس را کمر عمل آنرا استیصال و دم شود و بر این تدریس هم اعتماد بر حصول صحت سرطان کرده اند ایضا که تدریس آخر قله ایست که با بر دم سرطانی نهاده بالای آن که فایده مشهوره بکمانی سرطان است نهاده بر بندند تا آهسته آهسته از آن غمزه آن سرطان از ناپایی غذای خود و از نیامدن خون در بنجا بیدر و سلماه و زخم آن منجذب شود و مجوز این تدریس بگویند که از این تدریس در دم زائل میشود و سرطان از هر عضو بالای نمود که ملصق شده باشد از آن جدا میگردد و دم غده های ملتفت بیک هم دفع میگردد و مقدار سنگ بسیار قلیل شده زائل میگردد و باز اینجاست سرطان پیدا نمیشود و هفتاد که

### باب چهارم

### باب چهارم از امراض عامه در تفریق اتصال و آن چند قول در هر

**قول ششم در فضول است -** قول اول در نقصان و تفریق که در جلد و لحم و غیره واقع شود خواه از ضرب یا از سقوط یا از حربه یا از آتش یا از صاعقه یا از برف و در آن همه چند فصل اند فصل اول در تقسیم تفریق اتصال است که تفریق اتصال بر دو قسم است یکی آنکه در آن صدمه خارجی یا اثر طنز بر که دم عضو رسد و جلد عضو مذکور سالم ماند لیکن بر این غشای خایه دارد و عسلات و استخوان در بعضی اوقات یا در همه نقصان تفریق واقع شود و این را با اصطلاح اناس است انگشتان کان روشن بیخ کان و سکون الف و نون و هم حیم فارسی و سکون د او و فتح شین و سکون نون یعنی که تفریق و کوفت میماند دیگر آنکه از رسیدن صدمه خارجی در لحم و جلد و غیره جمله اجزای عضو یا نهاد جلد تفریق واقع شود و آنرا تفریق در او و سکون نون و دال مملو هندی یعنی تفریق بر است می نامند و این بیان واضح خواهد شد که

فصل اول در تفریق اتصال  
 باب چهارم از امراض عامه در تفریق اتصال  
 در آن چند قول در هر

تا نقصان تفرق اتصال در جلد واقع نشود سو سوم جراحت نخواهد شد کوزیر جلد جراحت و تفرق پیدا شده باشد فصل  
دوم در بیان قسم اول جراحت که موسوم به کان خوشتر است و آنهم فی الواقع زخم است که زیر جلد در دیگر  
اعضای واقع میشود بسبب رسیدن صدمه و غمخ از خارج و چونکه جلد بدن است ازین جهت بسوالت در آن  
انحراف واقع نمیشود و درین قسم بعد از صدمه عروق صغاری که در محل تفرق اند خون در باطن جاری شده گاهی  
زیر جلد و گاهی زیر فشاری خانه در مجتمع میگردد گاهی زیاد و گاهی کم اما هرگاه دم طویل از محل تفرق برآمده مجتمع و  
منبسط شود از ابلهت گردید تا یکی از آنرا بزرگترت و سکون یابی نشانه تخمائی و سکون یابی نشانه تخمائی  
و غمخ سیم و سکون و او و کسر زای همرا اول و سکون ثانی بینانند و آن همی پیدا شدن حرمت مائل بسوالت که  
از انجام دوم تحت جلد پیدا میشود و هرگاه دم کثیر زیر جلد خارج شده مجتمع گردد و از آن صورت سلع پیدا شود آنرا  
چونما گویند یعنی سلع دوی میگویند ولیکن هرگاه خون قلیل از عروق صغاری برآمده در فشاری خانه در یا در جلد مجتمع  
و منبسط میشود و بجز میگردد و افزای عروق مذکوره را بنده میکند و از غمخ آنهم برسد بدی افزای عروق معین می شود  
اما هرگاه خون کثیر از عروق کبار برآمده بالای آن خریطه پیدا شود و در آن خریطه خون محفوظ مانده صورت سلع پیدا کند  
درین وقت هم افزای عروق مذکوره بنده شده سیلان خون از آنها موقوف میگردد ولیکن غوی که در فشاری مذکور محفوظ بود  
متناب بر حال خود سیال میماند و بجز نمیشود و درین جاتا نیز میگردد که از فصل سلع بر افزای عروق میرسد یا در عین جمیع  
و تسدید افزای عروق مذکوره میگردد و بسبب آن گاهی غمخ محض میباشد چنانکه کسی است کسی که عروق آن ضعیف  
بوند از دست خود زور غمخ نماید و گاهی از رسیدن صدمه خارجی مثل سقطه و ضربه عضو غمخ میشود و اصل فرین غمخ  
سبب غمخ عروق میباشد و در جابت آنهم متعدد اند یکی آنکه اثر غمخ تا جلد رسد دوم آنکه تا فشاری خانه در رسد  
سوم آنکه از فشاری خانه در تا عضلات و لحم لیس که زیر آن است برسد چهارم آنکه تا اعظام این اذیت غمخ رسد  
چنانکه وقت گذشتن شیئی ثقیل مثل گردون آبی و غیره بر دست یا پا این حالت پیدا میشود که جلد سالم میماند و در آن  
چون فشاری خانه در و عضلات و اعظام نقصان عروق و کسر میرسد العلاج علاج عام آنست که اول جریان خون را  
که در باطن میشود بند کند با یک آب سرد بر محل ماؤف ریزند یا پارچه بآن تر کرده بر آن گذارند و اگر بر محل خسار  
یا چشم این حالت پیدا شده باشد درین وقت قطع بربت بر آن ننهند که از آن فوراً جریان خون باطن ساکن میشود  
و هم پارچه طولی آب ساده تر کرده بر محل ماؤف بستن طبع سیلان خون باطن میشود چنانکه غمخ آن افزای عروق  
منصدمه بند میشود و هم عضو ماؤف را با رام دارند و نهادن اضمه و اطلبه بر محل اذیت که از قدیم اطباء تجویز  
میکردند بسبب قلت تدبیر بوده و از آن منبسط کننده حاصل نمیشود زیرا که مادام جلد بر محل جراحت باطن باقی  
است اثر دوائی خارجی تا زخم تیرسد آری هرگاه زخم در اعضای باطن از صدمه خارجی پیدا شود درین وقت از غمخ

سلسله  
فصل  
در بیان قسم اول جراحت  
که موسوم به کان خوشتر است  
و آنهم فی الواقع زخم است  
که زیر جلد در دیگر  
اعضای واقع میشود  
بسبب رسیدن صدمه  
و غمخ از خارج  
و چونکه جلد بدن  
است ازین جهت  
بسوالت در آن  
انحراف واقع  
نمیشود  
و درین قسم  
بعد از صدمه  
عروق صغاری  
که در محل  
تفرق اند  
خون در باطن  
جاری شده  
گاهی  
زیر جلد  
و گاهی  
زیر فشاری  
خانه در  
مجتمع  
میگردد  
گاهی  
زیاده  
و گاهی  
کم  
اما هرگاه  
دم طویل  
از محل  
تفرق  
برآمده  
مجتمع  
و منبسط  
شود  
از ابلهت  
گردید  
تا یکی  
از آنرا  
بزرگترت  
و سکون  
یابی  
نشانه  
تخمائی  
و سکون  
یابی  
نشانه  
تخمائی



در وقت که مرغ سیلان خون از مثل کالک کشید یا مانک اینست یا روغن تارمین البته کثیر حاصل میشود و هرگاه بپزایان  
 در باطن بند شود و نیز منجذب شدن این خون در عروق نماید و درین وقت هرگاه قریب جلد زیاده باشد استعمال  
 ادویه خارجی هم مفید میشود پس باید که کس و امیکا یا اسپریش وین هوا بچشمش شود از آنجا بهشت جسته آن آب  
 ساده آمیخته با روغن آن تر کرده بر محل ماؤت نهند و تدریجاً در این ادویه قند درستی اذیت بر جلد پیدا میشود  
 که اذات بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن زوچنا که جابلان می نهند نقصان پیدا میشود  
 زیرا که زوچون مرده منجمد نمیشود بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکند و اذات ضعف در عضو پیدا  
 می شود و اگر خون از عروق جاری شده در عروق می خاند و در ریخته و قشنگ شسته بصورت سلیقه شده باشد درین وقت هم  
 از استعمال کس و امیکا یا اسپریش وین که هر یک از آنها مزاج آب باشد قوی فائده جذب گردانیدن آن در  
 خون حاصل میشود ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب اینکه اینها مقوی اند و لیکن زیاده فائده  
 از نوشانیدن مسهل از کم نورانیدن طعام حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن کچو ایو دین یا از طلا کردن آن و هم از  
 نوشانیدن الیو ایشیو چای هم نفع ظاهر میشود که اذات خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلیقه در وقت  
 پیدا میشود از کشاوت آن فزونی پیدا میشود و چون از رسیدن هوای خارجی در آن ریه فائده اذات می پیدا شده روی جای  
 میگردد و گاهی اذات در خون هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت دائمی شود پانیدی در دستر صاحب بیمار  
 کشاید و گاهی خوردن سلیقه درم جار حادث شده ریم می افتد پس درین وقت با استعمال تبریر دستر صاحب بیمار  
 کشاده ریم بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشد در انهم همین تبریر که برای درجه ثانی نوشته شده است  
 آرند لیکن گاهی درین درجه ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم جار پذیرا شده است نسبت به کس و امیکا  
 سوت عضو میرسد و غیره مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در کجک علاج درم نوشته شده  
 آنرا با استعمال آن در هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجه چهارم بود و معذک جلد شقی شده با  
 و این درجه پنج و این حالت از همه بدست چه دران نقصان بجز اجزای عضو ماؤت رسیده میباشد و درین قسم  
 ورم جار پذیرا شده بالضرور ریم می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست و تذکره  
 اینست که قسمی از مرض گان خوشتر است که از محض اثر غم پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد  
 یا حلقه انگشتری که تنگ بود بر انگشت نیم عظیم بپوشد یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند  
 یا گاهی حلقه ذکر منقلب شده است و گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و اذات خون کثیر درین عضو که بد ریه نرسد  
 وفاق می آید یا در جمع میگردد و توسط آورده باز پس نیرود و اذات ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مایل کیودی و سیاه  
 میگردد و در دست پیدا میشود علاج اگر ورم قلیل باشد ماؤن آب حلاکه دره یا روغن با بجز دوائی مزلق بر

در وقت که مرغ سیلان خون از مثل کالک کشید یا مانک اینست یا روغن تارمین البته کثیر حاصل میشود و هرگاه بپزایان  
 در باطن بند شود و نیز منجذب شدن این خون در عروق نماید و درین وقت هرگاه قریب جلد زیاده باشد استعمال  
 ادویه خارجی هم مفید میشود پس باید که کس و امیکا یا اسپریش وین هوا بچشمش شود از آنجا بهشت جسته آن آب  
 ساده آمیخته با روغن آن تر کرده بر محل ماؤت نهند و تدریجاً در این ادویه قند درستی اذیت بر جلد پیدا میشود  
 که اذات بزودی خون در عروق منجذب میگردد و درین وقت از نهادن زوچنا که جابلان می نهند نقصان پیدا میشود  
 زیرا که زوچون مرده منجمد نمیشود بلکه آنچه خون در عروق سیال است آنرا جذب میکند و اذات ضعف در عضو پیدا  
 می شود و اگر خون از عروق جاری شده در عروق می خاند و در ریخته و قشنگ شسته بصورت سلیقه شده باشد درین وقت هم  
 از استعمال کس و امیکا یا اسپریش وین که هر یک از آنها مزاج آب باشد قوی فائده جذب گردانیدن آن در  
 خون حاصل میشود ازین ادویه قوت در جلد و عروق پیدا میشود بسبب اینکه اینها مقوی اند و لیکن زیاده فائده  
 از نوشانیدن مسهل از کم نورانیدن طعام حاصل میگردد و گاهی نوشانیدن کچو ایو دین یا از طلا کردن آن و هم از  
 نوشانیدن الیو ایشیو چای هم نفع ظاهر میشود که اذات خون مذکور در عروق منجذب میشود و این سلیقه در وقت  
 پیدا میشود از کشاوت آن فزونی پیدا میشود و چون از رسیدن هوای خارجی در آن ریه فائده اذات می پیدا شده روی جای  
 میگردد و گاهی اذات در خون هم خرابی و فساد پیدا میشود پس اگر ضرورت دائمی شود پانیدی در دستر صاحب بیمار  
 کشاید و گاهی خوردن سلیقه درم جار حادث شده ریم می افتد پس درین وقت با استعمال تبریر دستر صاحب بیمار  
 کشاده ریم بیرون آرند و هرگاه تا عضلات رسیده باشد در انهم همین تبریر که برای درجه ثانی نوشته شده است  
 آرند لیکن گاهی درین درجه ثالثه که اذیت و نقصان تا عضلات میرسد ورم جار پذیرا شده است نسبت به کس و امیکا  
 سوت عضو میرسد و غیره مرده میشود چون تا این حد رسد باید که آنچه علاج موت عضو در کجک علاج درم نوشته شده  
 آنرا با استعمال آن در هرگاه نقصان و آفت تا استخوان رسیده باشد یعنی درجه چهارم بود و معذک جلد شقی شده با  
 و این درجه پنج و این حالت از همه بدست چه دران نقصان بجز اجزای عضو ماؤت رسیده میباشد و درین قسم  
 ورم جار پذیرا شده بالضرور ریم می افتد و فساد عظیم پیدا میگردد و درین وقت علاج آن بجز قطع عضو نیست و تذکره  
 اینست که قسمی از مرض گان خوشتر است که از محض اثر غم پیدا میشود چنانکه کسی بر انگشت خود رشته بقوت بندد  
 یا حلقه انگشتری که تنگ بود بر انگشت نیم عظیم بپوشد یا چنانکه اطفال انگشتری را از راه لعب بر ذکر خود کشیده می پوشند  
 یا گاهی حلقه ذکر منقلب شده است و گشته تنگ میشود و بجای خود نیاید و اذات خون کثیر درین عضو که بد ریه نرسد  
 وفاق می آید یا در جمع میگردد و توسط آورده باز پس نیرود و اذات ورم عظیم پیدا میشود و رنگ عضو مایل کیودی و سیاه  
 میگردد و در دست پیدا میشود علاج اگر ورم قلیل باشد ماؤن آب حلاکه دره یا روغن با بجز دوائی مزلق بر